



شما در حال مطالعه نسخه آفلاین یکی از مقالات «زبان مستر» هستید. لطفاً توجه داشته باشید که در این نسخه، برخی امکانات تعاملی مانند پخش صوت، ویدیو و تمرین‌های هوش مصنوعی در دسترس نیستند. برای مشاهده نسخه کامل و آنلاین مقاله، همراه با امکانات آموزشی و تجربه کاربری بهتر، [اینجا کلیک کنید](#).

پادکست زبان انگلیسی ۲۹ – The Road That Never Sleeps

ارسال شده توسط مصطفی ساهری | پادکست زبان انگلیسی | ۱۸ بازدید | ۱۴۰۴/۰۹/۲۵



The Road That Never Sleeps

جاده‌ای که هرگز نمی‌خوابد

▶ 0:00 / 15:32



The truck hums like a tired animal, steady and stubborn. Its headlights stretch forward, carving two white lines into the dark. The driver's name isn't important; the road knows him better than anyone.

کامیون مثل حیوانی خسته زمزمه می‌کند، ثابت و سرسخت. چراغ‌های جلوییش در تاریکی پیش می‌روند و دو خط سفید می‌تراشند. نام راننده مهم نیست؛ جاده او را بهتر از هر کسی می‌شناسد.

He drives through the silence of midnight towns. Gas stations glow like lonely islands in a black sea. A man at the counter nods without words, and that's enough.

او از میان سکوت شهرهای نیمه‌شب عبور می‌کند. پمپ‌بنزین‌ها مثل جزیره‌هایی تنها در دریایی سیاه می‌درخشند. مردی پشت پیشخوان بی‌کلام سر تکان می‌دهد، و همان کافی است.

Coffee tastes like metal, strong but tired. He drinks it slowly, feeling the warmth crawl back into his hands. Outside, trucks breathe smoke into the cold, like beasts waiting for dawn.

قهوه مزه آهن می‌دهد، قوی اما خسته. آن را آهسته می‌نوشد و گرما را حس می‌کند که به دست‌هایش برمی‌گردد. بیرون، کامیون‌ها دود به سرمای هوا می‌دمند، مثل جانورانی که منتظر سپیده‌دم‌اند.

He remembers mornings that began at home — sunlight, toast, a voice calling his name. Now, mornings begin with diesel and distant hills. Still, he nods to the sun when it rises — a quiet greeting between two old travelers.

صبح‌هایی را به یاد می‌آورد که در خانه آغاز می‌شدند — نور خورشید، نان تست، صدایی که نامش را صدا می‌زد. حالا صبح‌ها با بوی گازوئیل و تپه‌های دوردست آغاز می‌شوند. باین‌حال، وقتی خورشید طلوع می‌کند، سر تکان می‌دهد — سلامی آرام میان دو مسافر قدیمی.

The road isn't cruel; it just never ends. It listens but never answers, holds him but never stays. Sometimes he talks to it anyway, just to hear a voice in return.

جاده بی‌رحم نیست؛ فقط هرگز تمام نمی‌شود. گوش می‌دهد اما هیچ‌وقت پاسخ نمی‌دهد، او را در آغوش می‌گیرد اما هیچ‌وقت نمی‌ماند. گاهی به هر حال با آن حرف می‌زند، فقط برای اینکه صدایی در جواب بشنود.

He knows every kind of night. The ones that smell like rain, the ones full of stars, and the ones that forget both. Each night leaves something behind — a sound, a face, a silence that stays.

او همه نوع شبی را می‌شناسد. شب‌هایی که بوی باران می‌دهند، شب‌هایی پر از ستاره، و شب‌هایی که هر دو را فراموش کرده‌اند. هر شبی چیزی را به جا می‌گذارد — یک صدا، یک چهره، یک سکوت که می‌ماند.

Sometimes music fills the cab — a soft song about nowhere and everywhere. It mixes with the hum of the engine until both sound like memory. He taps the steering wheel in rhythm, a drummer for miles of empty road.

گاهی موسیقی فضای کابین را پر می‌کند — آهنگی آرام درباره هیچ‌جا و همه‌جا. با صدای موتور درمی‌آمیزد تا زمانی که هر دو شبیه به خاطره شوند. با فرمان ضرب می‌گیرد، یک نوازنده درام برای کیلومترها جاده خالی.

At dawn, fog drifts low like breath from the earth. The truck's lights cut through it carefully, like hands parting a curtain. He sees the first colors of day — pale gold, quiet blue, and a promise of warmth.

سپیده‌دم، مه پایین می‌خزد مثل نفسی از زمین. چراغ‌های کامیون با احتیاط مه را می‌شکافند، مثل دستانی که پرده‌ای را کنار می‌زنند. نخستین رنگ‌های روز را می‌بیند — طلایی کم‌رنگ، آبی آرام و وعده‌ای از گرما.

He stops by the road to rest. Birds move in the grass; a dog trots behind a fence. He eats bread, wipes his hands, and watches the world begin again.

کنار جاده می‌ایستد تا استراحت کند. پرنده‌ها در چمن حرکت می‌کنند؛ سگی پشت حصار آرام می‌دود. نان می‌خورد، دست‌هایش را پاک می‌کند و دنیا را در حال شروع دوباره تماشا می‌کند.

There is no applause and no ending out here. Only the sound of wheels, wind, and a man doing his part. When night falls again, the road will call — and he will answer.

این بیرون نه تشویقی هست و نه پایانی. فقط صدای چرخ‌ها، باد و مردی که وظیفه‌اش را انجام می‌دهد. وقتی دوباره شب فرا می‌رسد، جاده صدا می‌زند - و او پاسخ خواهد داد.